

کتابهای دو زبانه

آوازه‌های آبی

گزیده شعرها

ریاست دوم

ضیاء درحد

برگردان به انگلیسی از

سعید سعیدپور



انتشارات هرمس



انتشارات اسرار

تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

آوازه‌های آبی گزیده شعرها

ضیاء موحد

برگردان به انگلیسی از: سید سعید

ویراست دوم، چاپ اول: ۹۶

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

- | | |
|----------------------------|---|
| سرشناسه: | موحد، ضیاء، ۱۳۲۱ - |
| عنوان و نام پدیدآور: | آوازه‌های آبی: گزیده شعرها / ضیاء موحد؛
برگردان به انگلیسی از سعید سعیدپور |
| مشخصات نشر: | تهران: هرمس، ۱۳۹۶. |
| مشخصات ظاهری: | هشت + ۱۱۲ + VIII + ۹۴ ص. |
| شابک: | 978-964-363-742-2 |
| وضعیت فهرست‌نویسی: | فیا |
| یادداشت: | فارسی - انگلیسی |
| موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴. | |
| موضوع: | شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده به انگلیسی.. |
| موضوع: | شعر انگلیسی - قرن ۲۱. - ترجمه شده از فارسی. |
| شناسه افزوده: | سعیدپور، سعید، ۱۳۳۵ - . مترجم |
| رده‌بندی کنگره: | ۱۳۹۰ آ ۳۵ / PIR ۸۲۲۳ |
| رده‌بندی دیویی: | ۸۵۱/۶۲ |
| شماره کتابشناسی ملی: | ۲۲۳۳۵۰۲ |

فهرست

۱ چرا شعر؟

بر آبهای مرده مروارید (۱۳۵۴)

۱۱	 سرود باد
۱۲	 بر آبهای مرده مروارید
۱۴	 تکوین
۱۵	 قصه
۱۶	 غروب
۱۷	 پاییز
۱۸	 گاهی، تنها
۲۰	 پارکها
۲۱	 گل سیاه صدپر
۲۲	 تماشا
۲۳	 سکوت
۲۴	 مانا
۲۵	 بیا بیا، بگیرد، بیاویزد.
۲۶	 گلهای ساعتی
۲۷	 رجز

غرابهای سفید (۱۳۶۹)

۳۱ عیناً

۳۳	حضور
۳۴	ناگاه
۳۵	دیدارها
۳۸	طلسم
۴۰	دیدار
۴۱	باییزی
۴۲	غرا
۴۴	حفر
۴۶	باغها و درختان

مشتی نور سرد (۱۳۷۹)

۴۹	شعری برای دیدن
۵۰	غروب
۵۲	عشق، آری عشق
۵۳	گلگشت
۵۴	وما
۵۵	مشتی نور سرد
۵۶	پرنده‌گان
۵۷	از ماهیان بی‌رس
۵۹	در آغاز کلمه بود
۶۰	شامگاهی
۶۱	چیز یست در سپیده که مشکوک است
۶۳	و کلمه خدا بود
۶۵	این کشتی شکسته به ساحل
۶۶	و ناگهان
۶۸	کتیبه
۶۹	طرح
۷۰	صبح
۷۱	دریغ از هیچ

۷۳	که لاله‌ها را دیگر نه سرخ
۷۴	پاییزی
۷۵	نور سیاه
۷۶	من از کدام نیمه
۷۷	می‌توانست نباشد
۷۹	دختر
۸۰	در آینه‌های سنگ
۸۱	مصر
۸۲	ترسم؟

نردبان اندر بیابان

(۱۳۸۵)

۸۵	شعری که چین کاغذ را
۸۷	بر پیشخوان جنگل
۸۸	تیک تاک
۸۹	خطاب ۱
۹۰	خطاب ۲
۹۱	آشتی
۹۲	خوشم می‌آید از سکوت
۹۴	کاکتوس
۹۵	صفرند یا سیزده!
	ایمن‌ترین پنجره‌ها
۹۸	آسمان و من
۹۹	غیبت

(۱۳۸۶-۱۳۸۹)

۱۰۳	طاووس
۱۰۴	عادت کرده‌ایم
۱۰۵	چگونه هر چیزی چیز دیگر است
۱۰۶	پاییزیها

هشت / آوازه‌های آبی

- ۱۰۷ به هیچ می‌ماند اما
- ۱۰۸ درخت و سپیده
- ۱۰۹ هست و نیست
- ۱۱۰ هشدار آبی
- ۱۱۱ بر کاغذی به جوهر نامرئی

www.ketab.ir

چرا شعر؟

من در این رشته به جای نظریه پردازی در باب این پرسش که «شعر چیست؟» می‌خواهم به این پرسش که «چرا شعر می‌گوییم؟» پرسشی که با ما از نود کرده‌ام، پاسخی دهم.

اما چرا شعر می‌گوییم؟ این سؤال را بدین گونه مطرح می‌کنم تا اولاً از تجربه‌های بی‌واسطه و خود گزارشی دهم بدون آنکه خود را گرفتار نظریه‌پرازی کنم و ثانیاً در آن گزارش خواننده را با اوضاع و احوال شعر ایران در دوره‌ای با چهره‌ای آشنا کنم.

ما در ایران، مانند بسیاری کشورهای دیگر، با شعر بزرگ می‌شویم. از کودکی در خانه و مدرسه به زبان شعر می‌خوانند، بخصوص شعرهای فولکلوریک. این شعرها که معلوم نیست سراینده‌شان آنها چه کسانی بوده‌اند اغلب متضمن داستان‌ها هستند که به اشاره گفته می‌شود. ویژگی این شعرها موسیقی و زیبایی تصاویر و سادگی آنهاست. من این نظر را تا حد زیادی می‌پذیرم که شعر نخست با موسیقی خود توجه ما را جلب می‌کند. من در کودکی معنای این شعرها را درست نمی‌فهمیدم. این شعرها مثل جادوی جادوگران بودند. در واقع، جادوگران هم قدیمی‌ترین نوع شاعرانند که با موسیقی کلام خود شنونده را سحر می‌کنند. من هم مسحور این شعرها می‌شدم. شعرها به آسانی در حافظه‌ام

می‌نشست و بعد آنها را با خود زمزمه می‌کردم و این سرچشمه لذتی بود متفاوت با لذتهای دیگر. خلاصه آنکه دریافتم شعر هنری است لذت‌بخش. برای پاسخ دیگر ناچار از ذکر مقدمه کوتاهی هستم.

حدود چهارده سال داشتم که دریافتم در زادگاهم، اصفهان، هر صبح جمعه، در کتابخانه مشهوری، انجمنی ادبی تشکیل می‌شود و شاعران شعرخوانی می‌کنند. به آنجا رفتم و در گوشه‌ای نشستم. آنان همه شاعران سنتی بودند که شعرهای موزون و مقفی به اسلوب قدما می‌خواندند. در پایان جلسه هم اساتید غزلی را از سعدی، حافظ یا شاعران دیگر به اضافه للاح به طرح می‌گذاشتند تا حاضران در هفته آینده به همدار وزن و قافیه غزلی بسرایند. حدود پنج سال مرتب در این انجمن حاضر می‌شدم. حالا دیگر با کوله‌بار سنگینی از وزن و قافیه و صناعات ادبی دفتری پر از غزل و قصیده و مثنوی به راه شعر افتاده بودم.

نکته جالب این است که پنج سال پیش از تولد من، شاعری از شمال ایران، نیما یوشیج، در سال ۱۳۱۶ هجری قمری شعر نو ایران را با انتشار شعری با عنوان ققنوس اعلام کرده بود. من پنهان در شعر کلاسیک ایران غرق بودم که اعتنایی بدین نوآوری نداشت. و یاد شاعران سنتی را درآورده بود نداشتم. مگر می‌شود سنتی چنان شی و راوازه را با شکستن قید تساوی مصراعها و محل قافیه‌ها به مبارزه برخیزد؟ اما نیما یوشیج هم، علی‌رغم همه اتهامها و هجوها، کوتاه نمی‌آمد و همچنان می‌سرود و در نوشته‌هایش مبانی نظری کار خود را شرح می‌داد. پیام نیما نسل جوان را با تعریف تازه‌ای از شعر آشنا کرد. این پیام بالاخره به گوش من هم رسید و دریافتم که آن دفتر شعری که سالها فراهم آورده‌ام کاری است تقلیدی و ساختگی که

صدای خود را از آن نمی‌شنوم. دفتر را در حضور جمعی پاره کردم و به دور انداختم و به شعر نو رو آوردم.

قیدهای قافیه و تساوی مصراعها را به دور افکنده بودم اما از شعرهایی که می‌نوشتم راضی نبودم. کم‌کم دریافتم که برداشتن این قیدها سطحی‌ترین کار نیما بوده است. باید ربان را هم تغییر داد، دل‌ها را به دور ریخت، استعاره‌ها را نوعی دیگر به کار گرفت و خلاصه آنکه شعر نو مستلزم ذهنیتی است نو. به تلاش خود ادامه دادم. کم‌کم شعرهایی نوشتم که صدای خود را از آنها می‌شنیدم. اما هنوز دانش بود در رزهای نیمایی هم که نوعی وزن عروضی است قید تازه‌ای سه‌بوی گام جلوتر نهادم تا موسیقی شعر را، بیرون از عروض، در کلام طبیعی پیدا کنم. لحظه‌ای که انتظار آن را می‌کشیدم فرارسید و شعر عروضی (ص ۹) را در وزن کلام طبیعی نوشتم.

با نوشتن این شعر احساسی از آزادی و رهایی کردم که تا آن زمان تجربه نکرده بودم. وزن‌های نیمایی هم نوعی وزن عروضی است و هر وزن عروضی به گروهی از کلمات در ترکیبها اجازه ورود به آن وزن را نمی‌دهند. اما چرا باید کلمات را به آن وزن عروضی کرد؟ مگر احساس ما در وزن‌های عروضی قفس‌بندی شده است؟ چگونه می‌توان آزادی و رهایی را تجربه کرد؟ از آن سخن گفت اگر کلام خود آزاد و رها نباشد؟ این آزادی و رهایی را به گونه دیگری هم در شعر تجربه کردم.

قصدم داستان‌گویی نیست. به همین اندازه اکتفا می‌کنم که دو برادر از آشنایان ما که کارشان به جنون کشیده بود همدیگر را به نحو فجیع و غم‌انگیزی کشتند. خبر و نحوه عمل چنان وحشت‌انگیز بود که مرا هر شب دچار کابوس می‌کرد. هر شب از

خواب با کابوسی می‌پریدم. تا اینکه شبی، پس از گذراندن یکی از کابوسها، برخاستم و شعر عیناً مانند گربه را نوشتم:

عیناً مانند گربه
که قوز می‌کند در گوشه‌ای
و چشم در چشم این و آن می‌دوزد
چرتی
خمیازه‌ای
کش و قوسی

آن‌گ
آرام می‌خارامد تا حیات خلوت
آنجا که سالهاست
دیوانه غریبی را زنجیر کرده‌اند
و خیره می‌شود در جاده‌اب
بر پله‌های خالی، پاییز
یک لایه گرد تازه می‌افشان
و پشت در سکوها
ساکت نگاه بر هم می‌دوزند
عیناً مانند گربه

با نوشتن این شعر دیگر کابوس سراغم نیامد. همه کابوسها را این شعر به زنجیر کشیده بود. کلمه‌ها همه وحشتها را بلعیده بودند. با تعبیرهای مختلف و متعددی که منتقدان از این شعر در مطبوعات ایران کردند دریافتم که شعر توانسته است وحشت را در خود جذب و به خواننده منتقل کند. این بار شعر رهایی بود از کابوس، اضطراب و وحشت. پاسخ دوم من به پرسش «چرا شعر می‌نویسم؟» این

است که شعر رهایی است، شعر آزادی است، و در واقع شعر ذاتاً اعتراض است اما در هر بار و در هر زمان به چیزی.

اما پس از تأملی دوباره در شعرهای خود و دیگران به پاسخ بنیادی‌تری رسیدم. دیدم شعر بیان چیزهایی است که جز به زبان اشاره و تصویر بیان‌کردنی نیست. اینجا است که قلمرو شعر از نثر به نامی جدا می‌شود، بخصوص که، به قول بورخس، آنچه شاعر در پی گفتن آن است در برابر آنچه در شعر گفته می‌شود، هیچ اهمیتی ندارد. شعر گفتن آن ناگفتنی است. بالاتر از این شعر در حد عالی خود شیئی است هنرمند، شیئی که با کلمه‌ها ساخته می‌شود. دشواری ترجمه شعر هم در همین نکته نهفته است. گمان نمی‌کنم شعر زیر را بتوان معنی کرد با آنچه در آن می‌گذرد به زبانی جز زبان شعر بیان کرد.

غروب

می‌آید

با گیسوان زرد شرابی

چشمان بی‌قرار مورب

و آن نگاه سرد سرازیر

ارابه‌اش

از هر کجا که می‌گذرد

اندوه و لعل و خاکستر می‌پراکند

و خاطرات روشنش از روز

که جسته و گریخته می‌گوید

شب را

در من به ارمغان می آورد
گردونه‌اش گرانبار از سایه‌ها که از هر گوشه بر گرفته
شتابان

بر هر کنار و گوشه من تاخت می برد
تا سایه مرا هم برگیرد
و در غریو ساکت زنگوله‌هاش
شعله هر رنگ

خارش می شود

ی گذر
و چه است
در هیئتی که کویو نیست
بر جا دوباره می ماند

اما هنوز نکته‌ای ناگفته مانده است.
پاسخ نهایی را باید از جهن شنید. آواز پرندگان را شنیده‌اید،
صبح، بر شاخه درخت؟ این چه نیازی است؟ پرنده را به خواندن
وامی دارد؟ مگر نمی‌تواند بی آواز خواندن از شاخه‌های به شاخه
دیگر پرواز کند، مگر همان پرواز کافی نیست؟ این با آغاز حیرت
است. شعر آواز آدمی است. نیازی که همان آواز است. این آواز
است. این نیاز، نیازی به دلیل و منطق ندارد.
شعر لذتبخش است، آزادی است، رهایی است، اعتراض است،
بیان کردن چیزی است که به نثر نمی‌توان بیان کرد. و این همه آواز
آدمی و نیاز آدمی است.